

کتاب کافه عکس
به انتخاب خشایار فیضی

سرشناسه: فهمی، خشایار. ۱۳۵۵. - گردآورنده
عنوان: نام پدیدآور: کتاب کافه عکس
گردآورنده: خشایار فهمی.

منخفضات نشر: تهران: روتان، ۱۳۸۹.

منحصات طاهري: ۹۶ ص: مصور: ۱۶۱۱۱ م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۱۹-۹-۳-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیفا

ردہ بندی کننگرو: ۱۳۸۹ ۷۸۷/۸۱۶۹ کی ۲ PIR

رده‌بندی دیویی: ۸۸۸

تعاريفى كتابنامى: ۲۱۸-۹۷۴

به نام او
با تشکر از خدای عزیز که همت نمود تا خاطرات و
دست‌نوشته‌های هشت‌ساله‌ی این گذر را ثبت کنیم، آن
را به همه‌ی رهگذران این کوی تقدیم می‌نمایم.

رضا مرایی / آبان ۱۳۸۹

کتاب کافه عکس
به انتخاب خشایار فهمی
مدیر هنری و طراح گرافیک: ایمان صفایی
حروفچینی و صفحه آرایی: بهاره جعفری
مدیر تولید: هوپار اسدیان
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۴۰۰۰ تومان
شماره‌ی شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۱۹-۰۹-۳
تمامی حقوق این کتاب برای انتشار و نشر محفوظ است.

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: ۱۳۹۱

دوستم، رضا سرایی، می‌خواست برای کافه‌اش، از نوشت‌های جمع‌شده در چند دفتر، که حاصل حضور یا متافیزیک حضور اهل کافه‌اش بوده است، کتابی ساخته شود — نه در معنای کتاب‌سازی؛ که آن نوشت‌ها، خود قبلاً ساخته شده بودند؛ چون آن‌ها که آن صفحه‌ها را پر کرده بودند، خود را در صفحه‌ها خالی کرده بودند؛ یا بعضی، حک‌هایی بر صفحه کرده بودند؛ شبیه بر درخت.

و وقتی خواست: انتخاب و معماری این کتاب برعهده‌ام باشند؛ فکر کردم:

به هر حال آن‌ها که آن‌ها را نوشته‌اند، برای خواننده‌شنیدن نوشته‌اند و نوشتن، جسارت است — این‌جا، در این کتاب، آن‌ها را جسورتر می‌کنم.

در انتخاب‌ها، نوشت‌ها در سه پرسپکتیو نگاه شدند: ابتدا؛ فرم، بعد؛ محتوا؛ و بعدتر: معیارهای شخصی است، که دلیل این معماری است — مثلن: ترجیح داده‌ام نوشت‌ها، نقل قول نباشند؛ چه در شعر، چه در نثر. انا نوشت‌هایی که بیرون انتخاب‌م بوده‌اند، نه این‌که خواب بوده‌اند؛ که: یا بیداری‌شان در جایی دیگر است، یا با این معیار، یار نبوده‌اند.

گاهی هم، نگاهم به تعریف‌م از کافه بوده است، که مثلن جایی است که زیست‌هایی را به شکل یا بی‌شکل کرده است — می‌کند؛ و یا جمعیتی است که سکوت را دروک می‌کند؛ که اگر نکند؛ کافه نیست، دیگر.

و هر صفحه از هر دفتر، در انتخاب‌هام، یک قاب بوده است که کمی از نقاب‌ش را حذف کرده‌ام — که فکر می‌کنم:

خاطرات، چیزی از خطرات دلرند؛ هم در نوشتن، هم در خواندن. پس؛ این‌جا، در این معماری، من بیشتر خطر کرده‌ام، و تو هیچ وقت نمی‌دانی کدام فتنجان در دست کیست!